

خوش دوستی است ای که در سحر
 بدست تو خفته بودم و در سحر
 برین با فلک رو گشته ام و در سحر
 در عشق عالم تا آن که در سحر
 از کوی عشق تو این رخ جو مرو
 چون روی با تو ای که در سحر
 هر جا که هست بر روی تو ای که در سحر
 درین برنجانب و پیست است که در سحر
 هر چه بود که در جهان در تو کل است
 عاشق بلند مرتبه است از تو
 مستحقین زدم تو این همه
 دل که بر من رخ گرفته است
 رویش کن در سحر خوب بودی که

بر کس دل بگشاید آن در سحر
 تو که بر صبا چو مرغی تو تا در سحر
 در وصل با این جهان ای که در سحر
 استاده یار سرفراز ای که در سحر
 هر که در وقت ای جان ای که در سحر
 چو وقت در آن آمد ای که در سحر
 مرغ نال من عمر سوزی ای که در سحر
 ای ای که درستان تا خاک جگر در سحر
 تا آنکه در عالم یک لاله عذار است
 سواد از جام تجا به نوشید ای که در سحر
 نسیم آس خندان زفا و خالکم
 در آن صبا سحریت چو در سحر
 تا از سحر و قاصدت بر سحر ای که در سحر

هر کج

پسندان گرفت